

زندگی نامه‌ی دکتر احسان شریعتی

سخنی با خواننده: این زندگی نامه حاصل گپ و گفتی طولانی با دکتر احسان شریعتی است که در خرداد 1388 انجام شده است. دکتر احسان شریعتی در این گفتگو به بازگویی مقاطع حساس زندگی خود پرداخته است. سعی ما در اینجا بر این بوده، تا از لابه لای گفته‌های ایشان مهمترین رخدادها و حوادث زندگی و بعضی از خاطراتشان را در اختیار علاقه‌مندان و دوستان معلم و یادگار او قرار دهیم. از اینرو مسئولیت هر گونه نقص یا اشتباه احتمالی بر عهده‌ی «گروه شریعتی» بوده و هیچ مسئولیتی متوجه ایشان و خانواده‌ی محترمشان نمی‌باشد.

* * *

1338: احسان شریعتی، در 12 شهریور 1338 در بیمارستان امام رضای مشهد متولد شد.

1339: با مادر (پوران شریعت رضوی) عازم پاریس می‌شود تا به دکتر شریعت (پدر) که در پاریس مشغول تحصیل می‌باشد پیوندد.



43 – 1340: احسان در پاریس به مکانی به نام crèche می‌رفته، که محل نگهداری کودکانی بوده که والدینشان دانشجو بوده‌اند. پدر و مادرش در آن سالها به فعالیت‌های دانشجویی و کنفدراسیونی و فعالیت در جبهه ملی، علاوه بر تحصیل می‌پرداختند و در مجموع فعالیت‌های تحصیلی_سیاسی داشتند.

1343: بازگشت با والدین به ایران، بوسیله‌ی اتومبیل که در مرز خوی دکتر شریعتی توسط ساواک دستگیر شده و ایشان و مادرشان مجبور می‌شوند به رضائیه (ارومیه) رفته و سپس به تهران عزیمت کنند و در این مدت، دکتر شریعتی تا 6 ماه در تهران زندانی بوده است.

سالهای میانی دهه‌ی 40: بعد از اینکه از تهران عازم مشهد می‌شوند، در سالهای دهه‌ی 40 ایشان در مشهد به دبستان رفته و چون در آن سالها مقیم خانه‌ی استاد محمد تقی شریعتی (پدر بزرگشان) در کوی فرهنگ بودند به دبستانی در آن حوالی می‌روند. از آنجا که خانواده‌ی شریعتی چند بار مکان زندگی خود را تغییر می‌دهند، (دکتر احسان سه بار تغییر منزل را به خاطر می‌آورد. کوی فرهنگ، چهار راه لشگر، کوه سنگی) ایشان هم 6 سال دبستان را در مدارس متفاوتی سپری می‌کنند از جمله "روش نو" و "ابن یمن" که دبیرستان نهایی بود و تا سیکل اول را آنجا تحصیل نمودند و در همان پایان سیکل اول بود که ساواک به خانه‌شان در مشهد حمله کرده و دکتر شریعتی مجبور به اختفا در تهران می‌شوند. ساواک استاد شریعتی و رضا شریعت رضوی (دایی احسان) را گروگان می‌گیرد تا دکتر شریعتی خود را به ساواک معرفی کند. هنگامی که به خانه‌شان در مشهد حمله برده بودند، تمام کتابها را پخش کرده و هر چه را که چاپ مسکو بود با خود می‌بردند!

از جمله خاطرات احسان در آن دوران، که دکتر در دانشکده‌ی ادبیات بود اینست که دانشجویان می‌آمدند و با دکتر بحث‌هایی فکری-سیاسی داشتند و همچنین فعالیت‌های هنری مثل "تئاتر ابودر" که در آنجا اجرا شد و بحثهای سیاسی و فکری که در آن ایام انجام می‌شد.



از کودکی ایشان دفتری داشتند که اسمش درسهای "بابا علی" بوده است و در آن دفتر دکتر شریعتی نحوه‌ی زندگی کردن را به فرزندانش می‌آموخت و با فرزندان در این باره صحبت می‌کرد. از جمله رابطه‌ی عاطفی دکتر با فرزندان این بود که شعری را می‌خوانده و فرزندانش ادامه‌ی آن را می‌خواندند...

دکتر علی شریعتی روش آموزشی مختص خود را با فرزندان داشتند و به گونه‌ای معلم فرزندان بودند. به طور مثال: زمانی که به مزینان می‌رفتند، نظریه‌ی ایده‌های افلاطون را به فرزندانشان با استفاده از ستارگان آموزش دادند، که این اولین برخورد احسان با جهان فلسفه بوده است!

1352: بعد از هجوم مجدد ساواک به خانه‌شان در مشهد، به تهران و خانه‌ای که مادرشان در جمالزاده خریده بود، عزیمت کرده و احسان برای سیکل دوم به دبیرستان خوارزمی تهران می‌رود.

هنگامیکه دکتر شریعتی خود را مخفی کرده بود، خانواده مخفیانه ایشانرا ملاقات می‌کردند تا شخصی از مخفیگاه دکتر مطلع نشود. در آن زمان دوستان دکتر پیشنهاد داده بودند که به خارج برود ولی چون استاد شریعتی و دکتر شریعت رضوی گروگان بودند دکتر خود را بناچار معرفی می‌کند. دکتر خود را در مهر 52 به ساواک معرفی می‌کند و 18 ماه در زندان مخوف کمیته‌ی شهربانی زندانی می‌شود که در چند ماه اول اجازه‌ی ملاقات با هیچ کس را به ایشان نمی‌دادند و حتا از لحاظ فیزیکی نیز دکتر را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند. در آن ماه‌های اول به دکتر بسیار سخت گذشته بود ولی چون دکتر حدود دو سال در آنجا بود، مقدار شکنجه‌های روحی/روانی پس از دوره‌ی اول که دوره‌ی کسب اطلاعات بود کاهش یافته بود. بعدها دکتر شریعتی در آنجا اقامت عادی یافت. احسان صورت باد کرده و آفتاب ندیده‌ی پدر را که مورد آزار و اذیت قرار گرفته بود هنوز به خوبی به یاد می‌آورد.



دکتر شریعتی سفارش کرده بود که احسان به رشته‌ی ادبی برود و ایشان هم به مدرسه‌ی علوی رفتند، اما مدیر آنجا از وحشت اینکه مبادا در مدرسه‌ای که مذهبی‌ها هستند بحث پیرامون شریعتی و مسائل سیاسی و مذهبی شود، احسان را در آنجا نپذیرفت. در نتیجه ایشان به مدرسه‌ی "رهنما" می‌رود.

از حوادثی که در زندان برای دکتر شریعتی پیش آمد اینست که همیشه در انفرادی بود ولی گاهی شخصی را در سلول دکتر می‌گذاشتند تا از دکتر اطلاعات کسب کند. رضا براهنی به دکتر پیشنهاد داد که مصاحبه‌ای انجام بدهیم و به آمریکا برویم و رژیم شاه را افشا کنیم ...، همانطور که بعدها مشخص شد، براهنی این کار را کرد و در بدبینی افکار عمومی نسبت به شاه بسیار موثر بود. در این ایام شریعتی همیشه در سلول انفرادی بود و هیچگاه کتاب یا قلم و کاغذ به او نمی‌دادند، تنها به خانواده‌اش اجازه‌ی بردن میوه و سیگار را برای دکتر داده بودند.

دکتر، تیمسار زندی‌پور را بسیار بازی می‌داد. در آن زمان دوگانگی بین ساواک و شهربانی زیاد بود و این فرد رئیس شهربانی بود که بعدها توسط مجاهدین ترور شد.

ساواک می‌خواست مصاحبه‌ای از دکتر در تلویزیون یا روزنامه داشته باشد و بواسطه‌ی آن وجهی شریعتی را نزد هواداران و پیروان او و به خصوص جامعه‌ی مذهبی-سیاسی کشور، خراب کند که این امر محقق نشد. در آن زمان هنگامیکه شاه برای قرارداد با عراق به الجزایر رفته بود، وزیر امور خارجه‌ی آنجا که از همکلاسی‌های دکتر شریعتی در فرانسه بوده است از شاه خواسته بود که دکتر را آزاد کنند و شاه هم هنگامیکه به ایران می‌آید در فرودگاه دستور آزادی دکتر را می‌دهد!

1354: شریعتی در نوروز این سال آزاد شد و به خانه‌شان در جمالزاده بازگشت. عکسهای قبل و بعد از زندان دکتر بخوبی بیانگر ناراحتی‌های دکتر در زندان می‌باشد.

دکتر پس از آزادی خانه نشین شد ولی کاملاً تحت نظر بود و در آن زمان در شرایط سختی می‌نوشت و فعالیت می‌کرد. ساواک از این موضوع که دکتر آزاد شده و نتوانسته کاری بر ضد او بکند بسیار ناراحت بود. ساواک در آن زمان جزواتی از دکتر مثل "انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین" یا "بازگشت به خویش" را که هنگام استقرار شریعتی در مزینان تهیه شده بود (در حدود سال 50)، را در یکی از چاپخانه‌هایی که توسط ساواک مصادره شده بود به دست آورده و با جعل تیتراها در روزنامه کیهان چاپ نمود. (لازم به ذکر است این جزوات، محتوای دو کتاب آبی رنگ بوده که دکتر احسان قبل از جعل آنها توسط کیهان متن هر دو کتاب را دیده بوده و نمونه‌ای از آنها را نیز در منزل داشته‌اند)



در آن ایام دکتر شریعتی آقای " احمد صدر حاج سید جوادی " را به وکالت گرفتند و در دادگستری شکایت نمودند، البته در آن زمان مشخص بود که به این پرونده رسیدگی نمی‌شود ولی برای اعلام اعتراض این کار مناسب بود. خود دکتر اعتراضیه‌ای نوشت که آن را برای اینکه تحت فشار مجدد قرار نگیرد، منتشر نکرد. (از شریعتی در آن مقطع مرتب بازجویی به عمل می‌آمد).

البته این جزوات درسهای کلی دکتر در مشهد بوده که حاوی مطالب سیاسی هم نبوده است، اما قصد ساواک از این کار این بوده که بگویند شریعتی با ما در مطبوعات همکاری می‌کند. در این راستا دانشجویان انجمن اسلامی هم علاوه بر دکتر نسبت به این جعل عناوین و اتهام‌ها اعتراض نمودند. در آن زمان که دکتر در زندان بود، احسان با گروه هنری ارشاد که دانشجوی بودند ارتباط داشت و بعضی از آنها به سازمان مجاهدین خلق پیوسته بودند. اتفاقی که در آن سالها افتاد این بود که عده‌ای از این سازمان جدا شده و مرام مارکسیستی را برگزیدند. در آن زمان شخصی به نام " سعید متحدین " که مجاهد بود از احسان که در دارالعلوم العربیه درس عربی می‌خواند، خواسته بود که دکتر پس از جواب دادن به سوالهایش کتابی بنویسد و اصول کلی خود را مطرح نماید که البته این را عضویان سازمان پیشنهاد کردند. بنابراین دکتر نیز در پاسخ، سخنرانی " عرفان، برابری، آزادی " و سوال و جوابهایی در پاسخ مخاطبینی که پس از تغییر ایدئولوژی رسمی سازمان مجاهدین، همچنان عضو سازمان بودند، ارائه نمود و احسان نیز آنها را پیاده سازی کرد و سپس در دانشگاه‌ها منتشر ساختند.

« لازم بذکر است که مطالعه‌ی کتابهایی همچون » : طرحی از یک زندگی « اثر دکتر پوران شریعت‌رضوی، « شریعتی و ساواک » اثر رضا علیجانی، « تاریخچه‌ی حسینی‌ی ارشاد » اثر دکتر ناصر میناجی و « مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد » اثر استاد علی رهنما، می‌تواند آگاهی‌ها و اطلاعات فراوان و دقیقی را برای خواننده‌ی گرامی به‌مراه آورد.



1355 : کم کم دکتر به فکر خروج از کشور افتاد، احسان در آن زمان سال پنجم دبیرستان رهنما بود.

دانشجویانی که با احسان شریعتی در ارتباط بودند طی ماجراهایی، به زندان افتاده بودند و شخصی اسامی همه را افشا کرده بود و در پی آن برای ایشان هم خطر ایجاد شد. دکتر شریعتی هم پیشنهاد داد که احسان باید از کشور خارج شود و ایشان با نام " احسان مزینانی " گذرنامه گرفت و از کشور خارج شد. این امتحانی بود برای دکتر تا ببیند آیا می‌شود برای ایشان هم با این نام گذرنامه گرفت یا خیر، چون اطلاعات وی در شناسنامه با عنوان " مزینانی " درج گشته بود و تمام اسامی که ساواک از شریعتی در دست داشت و از این طریق دکتر را شناسایی و ممنوع‌الخروج می‌نمود، " شریعتی مزینانی " بود، بدین جهت احسان و سال بعد پدر توانستند با این ترفند از کشور خارج شوند.

احسان شریعتی پس از خروج از کشور، سال آخر دبیرستان را در آمریکا (سیاتل) گذراند تا خطری ایشان را تهدید نکند.

احسان از آمریکا با دکتر نامه‌نگاری داشت و دکتر شریعتی در آن زمان در شرایط بسیار سختی در تهران به سر می‌برد و گاهی اوقات در جلساتی که در خانه‌های دوستان و همفکران برگزار می‌شد سخنرانی می‌کرد.

احسان زبان انگلیسی را در آمریکا آموخت. برای او آنجا دنیای جدیدی بود. هنگام فارغ التحصیلی چون اجازه‌ی پوشیدن لباس سنتی را به احسان شریعتی ندادند، ایشان هم در مراسم شرکت نمود. (جزئیات این مسئله در مجموعه آثار موجود است.)

1356: احسان شریعتی دیپلم‌اش (فلسفه) را در آمریکا گرفت.

در روز 26 اردیبهشت 56 دکتر شریعتی از ایران خارج شد.

احسان در خرداد آن سال در سمیناری دو روزه که توسط انجمن اسلامی دانشجویان شهر سن خوزه‌ی کالیفرنیا برگزار می‌شد حضور داشت. به ایشان خبر دادند که امشب شما باید به سمت تگزاس، منزل دکتر یزدی حرکت کنید. او شب به برکلی و به منزل برادر آقای هاشمی رفسنجانی که عضو انجمن اسلامی بود رفت تا برای فردا بلیط هواپیما تهیه کند. وی سپس به تگزاس رفت. در تگزاس آقای یزدی به احسان فقط گفت که برای دکتر شریعتی در لندن مشکلی پیش آمده است و هنگامیکه احسان می‌خواست سوار هواپیما شود، آقای یزدی به او گفته بود که دکتر تصادف کرده و در بیمارستان است و شما باید به لندن بروید ولی به احسان خبر شهادت پدر را ندادند. احسان به نیویورک رفت و یک شب آنجا ماند و سپس از آنجا عازم لندن شد. هنگامیکه احسان به لندن رسید، دوستان دکتر به دنبال او آمده و چون حزن و ناراحتی در چهره‌های ایشان بخوبی مشخص بود، او نیز متوجه می‌شود که پدر برای همیشه رفته است...

وکیل احسان ایشان را به شهر ساوت همپتون که شهری در جنوب انگلیس بود و دکتر در آنجا شهید شده بود منتقل می‌کند. دکتر در آنجا خانه‌ای گرفته بود، که در همان شب اول که دو دختر وی (سوسن و سارا) از ایران به او ملحق شده بودند. این حادثه در همان جا رخ داده بود؛ البته پوران شریعت رضوی و مونا را ساواک پس از اطلاع از خروج خانوادگی شریعتی از ایران ممنوع الخروج کرده بود و آنها به اجبار در ایران مانده بودند. صبح که نسرین فکوهی (یکی از اقوامشان که شب حادثه پیش بچه‌ها بوده) می‌خواست به طبقه‌ی پایین برود، متوجه می‌شود که شریعتی روی زمین افتاده است و بینی‌اش حالتی شکسته و ورم کرده دارد، وی سریعاً این موضوع را به اطلاع نزدیکانش میرساند ولی خود به طبقه‌ی بالا پیش بچه‌ها می‌رود تا آنها این صحنه را نبینند.

هنگامیکه به پزشکی قانونی مراجعت می‌کنند، طی یک معاینه اجمالی، گزارشی سر پای و فوری مبنی بر سکنه‌ی قلبی به حاضرین داده می‌شود، ولی انجمن اسلامی و کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان خواستار کالبد شکافی بودند؛ اما هنگامیکه در همان اوضاع وکیل شان تحقیق می‌کند متوجه می‌شود این کار چند ماه به طول می‌انجامد (بدلیل مراحل اداری) و سپس پلیس انگلستان عهده دار این کار خواهد شد و از آنجا که پلیس انگلستان با ساواک همکاری نزدیک داشته است احتمال می‌رفت که جسد دکتر را به ایران منتقل نمایند. خانواده و دوستان شریعتی به هیچ وجه نمی‌خواستند که جنازه‌ی دکتر به ایران منتقل شود، حتی شاه برای این کار ژنرالی را همراه با یک هیئت امنیتی به انگلستان فرستاده بود تا فوراً جسد شریعتی را بازگردانند. آن فرد که از جانب ارتش بوده است، گفته بود که دکتر تبعه‌ی ماست و او را باید به ما تحویل دهید ولی دوستان با هم مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که از طریق امام موسی صدر و آشنایان وی، در سوریه با مومیایی کردن دکتر (جهت بازگرداندن جسد ایشان به ایران از یک مدل خاصی که تقریباً تا 5 سال جسم را سالم نگاه می‌دارد استفاده شده است) تا مدت زمانی موقتاً دکتر شریعتی در آنجا به طور امانت دفن شود و در نهایت در پشت ساختمان حسینیه ارشاد که مورد نظر شریعتی بود دفن گردد و به همین علت به سمت سوریه حرکت کردند و در زینیه مراسمی باشکوه در همین زمینه برگزار گردید. در قبرستان زینیه، اتاقکی در نظر گرفته شد که دکتر شریعتی در آنجا به امانت سپرده شود. در این راستا شخصیت‌های برجسته و سرشناس از لبنان و فلسطین و... هم به آنجا آمده بودند و در تشییع و خاکسپاری دکتر شریعتی شرکت نمودند.



سپس احسان و خانواده به دمشق و بیروت رفتند که در آنجا نشست عمومی برقرار بود. در لندن تظاهراتی برای شهادت دکتر صورت گرفت که اولین نوع تظاهراتی بود که بعدها در ایران انجام شد و طی آن عکس آقای خمینی و دکتر شریعتی و شهدای مجاهدین در ابتدای صف تظاهرات به چشم می آمد.

برای چهارم دکتر شریعتی، احسان در اروپا سخنرانی کرد و سپس دوباره با خانواده به بیروت بازگشتند و مراسمی برگزار کردند که از جمله یاسر عرفات و موسی صدر و دکتر چمران هم بعنوان چهره های برجسته در آن مراسم حضور داشتند و احسان هم در آنجا سخنرانی کرد که مجلس گرم و پرشوری بود. از آن به بعد هر ساله سالگرد هجرت دکتر شریعتی برگزار می شود.



احسان دیگر به آمریکا بازنگشت و جهت ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت.

در فرانسه مسئله این بود که مدرک دیپلم ایشان چون از آمریکا بود، معادل فرانسه نبود و غیر از این احسان، باید هم زبان فرانسه می‌آموخت و هم امتحانات دشواری را سپری می‌کرد، که البته با تلاش ایشان این دوره با موفقیت طی شد.

1357: احسان شریعتی در این سال دیپلم دومش را در رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی گرایش فلسفه دریافت کرد و در نهایت وارد دانشگاه شد.

احسان شریعتی وارد دانشگاهی در شهری در جنوب فرانسه به نام "اکس ان پروانس" شد که شهر معروف دانشجویی است. وی ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی فلسفه را انتخاب کرد.

در آن زمان آیت‌ا.. خمینی ابتدا از بغداد به پاریس به منزل یکی از دوستان آقای بنی صدر آمد و سپس به منزل فردی به نام مهدی عسگری در نوفل لوشاتو رفتند. احسان شریعتی دو بار به نوفل لوشاتو که نزدیک محل زندگی خانواده‌شان بود می‌رود.

آقای خمینی در ملاقاتی کوتاه با احسان، درباره‌ی استاد شریعتی و رشته تحصیلی‌اش سوالاتی می‌پرسد.

فضای گرمی در آن روزهای منتهی به بهمن 57 در نوفل لوشاتو وجود داشت. محیطی که بیشتر از روشنفکران و دانشجویان و طرفداران دکتر شریعتی متشکل شده بود. آنجا به مرکز جریانات بین احزاب و دانشجویان و روحانیون و شخصیتها و فعالین سیاسی مثل آقایان بهشتی، مطهری، بنی صدر، سروش، حبیبی، لاهوتی و بسیاری دیگر تبدیل شده بود. البته پس از اعلامیه‌ی آقای مطهری و ماجراهای گروه موسوم به فرقان، اپوزیسیون شاه کمی به شریعتی حساس شده بود. مهم‌ترین مسئله‌ای که در آن روزها مشخص بود، اینکه هنوز بر سر مسئله‌ی دکتر شریعتی، خط مشی مشخص و دیدگاه منسجمی وجود نداشت.

پس از شهادت پسر آیت‌ا.. خمینی (حاج آقا مصطفی) در ایران برگزاری چهلم‌ها آغاز شد. تظاهرات‌هایی مثل 17 شهریور و تاسوعا و عاشورای عظیم برگزار شد که مشخص شد که مردم شاه را نمی‌خواهند. عکس‌های شریعتی همه جا بود و شعر ای معلم شهید خوانده می‌شد. پس از اینکه انقلاب اوج گرفت و امام به تهران آمد، چند هفته پس از آن احسان به ایران بازگشت.



1358: دکتر احسان در آن زمان سال اول رشته‌ی فلسفه در دانشگاه بود. هنگامی که به ایران بازگشت، واحدهایی را معادل سازی کرد و در دانشگاه ملی (بهشتی) پذیرفته شد و یکسال ادامه‌ی فلسفه را خواند، سپس انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه‌ها تعطیل گشت.

بعد از بازگشت به ایران تصمیم گرفتند تا اردیبهشت ماه ستادی تشکیل دهند تا مراسم دومین سالگرد دکتر برگزار شود. روز 29 خرداد در دانشگاه تهران، موج عظیمی از مردم آمده بودند که احسان شریعتی هم در آن جمع پر شکوه و جو فراموش نشدنی که سراسر زمین چمن، مملو از جمعیت دوستداران شریعتی بود به ایراد سخنانی پرداخت.

در آن روزها از ایشان دعوت‌هایی شهر به شهر از اقصی نقاط ایران می‌شد و مردم چون شریعتی را معلم انقلاب می‌دانستند از فرزندان او استقبال گرمی می‌کردند.

سپس ستادی که تشکیل داده بودند به کانون نشر اندیشه‌های شریعتی و بعدتر به کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی تبدیل شد و نشریه‌ی «ارشاد» را منتشر می‌کردند که 30000 نسخه تیراژ انتشار این نشریه در کشور بود و این موسسه‌ی سیاسی و فرهنگی سپس تبدیل به دفتر تنظیم مجموعه آثار دکتر شریعتی شد و پوران شریعت رضوی مسئول آن بود و احسان هم نشریه‌ی ارشاد و کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی را عهده دار شد.

1359: پس از شهریور 59 که جنگ شروع شد احسان شریعتی و چند نفر از دوستانش به صلیب سرخ پیوستند و از آنجا دارو گرفتند و به خوزستان و ستاد اهواز بردند. اهواز در آن زمان زیر بمباران بود. آنها چند شب هم به خط مقدم رفتند. آنجا یکی از دوستان احسان به شهادت رسید. 7 الی 10 روز در جبهه بودند و سپس بازگشتند، زیرا آنها به عنوان داوطلبی که به صلیب سرخ همیاری برساند بدانجا رفته بودند. احسان در راه بازگشت در سوسنگرد ملاقاتی کوتاه با آقای چمران و خامنه‌ای داشت و سپس به تهران بازگشت.

آن روزها روزهای خوبی بود، گویی که در تهران جشن برپاست. در هر تیر برقی جمله‌ای از دکتر نصب بود و جملات معروف شریعتی همه جا به چشم می‌خورد!

حادثه‌ی بد آن دوران گروه فرقان بود که اقدام به ترورهای کور کردند. این افراد اندیشه‌های شریعتی و مجاهدین خلق و فدائیان اسلام را مخلوط کرده و براساس بینش و برداشت‌های خود این گروه را به وجود آورده بودند. در حالیکه دکتر شریعتی با ترور به هیچ وجه موافق نبود، اما ترورهای نامعلومی انجام می‌شد و همه می‌خواستند خود را به گونه‌ای به دکتر اتصال دهند. فرقان در بالای اعلامیه‌هایش از بعضی از جمله‌های شریعتی استفاده می‌کرد تا شاید به این طریق مردم را بفریبد.

کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی در آن دوران می‌خواست به مردم بگوید شریعتی واقعی کدام است و کدام قرائت از شریعتی نزدیک‌ترین به افکار وی می‌باشد. حتی سر تیتراژ ثابت هر دوره‌ی نشریه، منقش به این عبارت بود: «ارشاد، زبانی که امروز شریعتی با شما سخن می‌گوید».



در این دوران بیشترین نیروی احسان شریعتی صرف شناساندن حقیقت تفکر و نظرات پدر به پیروان و علاقمندان و حتی توطئه گران شد، لذا در آن شرایط فرصت پرداختن به دروس دانشگاهی و تحصیل فلسفه چندان فراهم نبود...

1360: در سالهای 58 و 59 و 60 جو مملکت سیاست زده و انقلابی بود و به مرور زمان انحصار طلبی ها و درگیری ها بیشتر شد تا جایی که در سال 60 که مراسم دکتر در شرف برگزاری بود، در ابتدا اجازه ی برگزاری در اماکن عمومی را ندادند و زمانیکه قرار شد در منزل شخصی دکتر شریعتی این مراسم در تهران برگزار شود، عده ای اوباش و بظاهر خودسر به خانه حمله ور شده و مراسم را برهم زدند. (اطلاع بیشتر از جزئیات این حادثه در مصاحبه با دکتر سوسن شریعتی)

همان زمان بود که نشریات احزاب و کانون ها بسته شد، از جمله نشریه ی ارشاد و دفتر بنیاد که متعلق به خانواده ی شریعتی و هواداران وی بود. احسان در اواخر شهریور به دمشق می رود و از آنجا به بیروت و سپس ترکیه و در نهایت دوباره به فرانسه باز میگردد. ابتدا ایشان قصد داشتند چند هفته در آنجا بمانند که با توجه به حوادث رخ داده در ایران دهه ی 60 به ایشان پیشنهاد شد که در پاریس بمانند ولی از همان ابتدا اقامت ایشان در آنجا موقت بوده و قصد اقامت دائمی در آنجا را نداشته است.

احسان شریعتی یک سال پایانی مقطع کارشناسی فلسفه را در «اکس ان پروانس» در جنوب فرانسه ادامه داد و موفق به اخذ این مدرک در 1981 میلادی شد.

1361: در بهار 61 سوسن و سارا شریعتی به پاریس آمدند. چندی بعد کانون ابلاغ تعطیل شد و افراد آن چند سال به زندان افتادند. احسان در دهه ی 60 با خواهرانش زندگی می کرد و در آنجا نشریه های خندق و ارشاد را منتشر می کردند.

دهه ی 60: فعالیت های ایران را در آنجا ادامه دادند و هر ساله برای دکتر مراسم برگزار کرده و سمینارها و فعالیت های گوناگون فرهنگی - اجتماعی، حقوق بشری انجام داده و تشکیل انجمن فلسفه و گفتگو که شخصیت های برجسته ای را به آنجا دعوت می نمودند از جمله فعالیت های ایشان در آن مقطع می باشد.

احسان شریعتی سپس در مقطع کارشناسی ارشد فلسفه شروع به تحصیل در دانشگاه سوربن نمود. او در این سالها هم درس می خواند و هم کار می کرد. در موسسات فلسفه و زبان و یک دوره هم تحصیل و تدریس کامپیوتر و... از جمله فعالیت های ایشان در آن ایام می باشد. همچنین وی در یک مرکز تحقیقاتی به کار ترجمه و تحقیقات فلسفی و یا پژوهش در موضوعات مختلف می پرداخته است.

دوران کارشناسی ارشد چند سال طول کشید، زیرا یک متن عربی از فارابی (سیاست المدنیه) را به فرانسه می بایست ترجمه کرده و شرح می داد.

1368: ازدواج ایشان با خانمی که دانشجو و پژوهشگر هنر و دوستدار دکتر شریعتی بودند - (دکتر احسان شریعتی هم اکنون دارای دو فرزند می باشد).

دهه ی 70: طبق گفته های دکتر احسان شریعتی، ایشان در سال 1994 میلادی (1373 ه.ش) دوره ی کارشناسی ارشد فلسفه ی خود را (گرایش فلسفه ی قرون وسطی و فلسفه ی اسلامی) با ارائه ی رساله ی خود با موضوع «فلسفه سیاسی فارابی»، که ترجمه و شرح سیاست المدنیه ی فارابی از عربی قرن دهم به فرانسه بود در سوربن پاریس به پایان برد.

وی با ارائه ی رساله ای دیگر در سال 1995 میلادی (1374 ه.ش) دوره ی یکساله ی پیش دکترایش را هم پشت سر گذاشت.

احسان شریعتی سپس به اسنادی از هایدگر و فرید بر می خورد و تصمیم به تغییر گرایش خود برای دوره‌ی دکتری می گیرد. وی در سال 1997 میلادی (1376 ه.ش) در رشته‌ی فلسفه دانشگاه سوربن پاریس ثبت نام کرد و شروع به گذراندن واحدهای گرایش جدید خود (فلسفه آگزیستانس و فنومنولوژی) کرد.

او در سمینارها و کارهای جنبی ارشد و دکترا، PAPER و سمینارهای بین المللی و دانشگاهی شرکت می کرد و مقاله می نوشت و سخنرانی می کرد. دوره‌ی دکتری ایشان هم مدتی به طول انجامید، زیرا زمانی را به آلمان رفتند تا در آنجا زبان آلمانی بیاموزند، تا متون را به زبان اصلی بخوانند و نیز به علت کار و متاهل بودن تز دکتری ایشان چندسالی به طول انجامید. البته خودشان تز را طولانی تر کردند، زیرا می خواستند که رساله شان کامل تر شود و مطالعات بیشتری در این باره داشته باشند و نیز عجله‌ای برای بازگشت به ایران نداشتند و می خواستند پژوهش بیشتری در این حوزه انجام دهند.

احسان شریعتی هیچگاه ملیت فرانسه را قبول نکرد و به همین دلیل کارمند استخدامی دولت در دانشگاه نبود، گرچه وی درس هایی به نام "آگرگاسیون" را خوانده بود اما نتوانستند بصورت رسمی مشغول بکار شوند. (لازم بذکر است که بعد از خواندن این دروس و دادن امتحان، افراد نائل به مقام استاد یا معلم می شوند، که البته ایشان به دلیل نداشتن ملیت فرانسوی نمی توانستند استاد یا معلم شوند و هر کاری که ایشان در آنجا انجام می دادند، به نام کارمند دولت نبوده است).

احسان چند سال در دانشگاه کارهایی از جمله تدریس، مسئولیت بخش فلسفه و مقداری هم جمع آوری درسهای اساتید، برای دانشجویانی که مکاتباتی تحصیل می کردند را انجام داد.

در دهه‌ی 70 که جریان اصلاحات در ایران گسترش می یافت، انگیزه‌ی ایشان برای بازگشت به ایران بیشتر شد.

دهه‌ی 80: وقتی دکتر سوسن (1381) و دکتر سارا (1382) به ایران بازگشتند، تجربه‌ای به دست آمد و مشخص شد که مشکلی در ایران وجود ندارد و می توان به ایران بازگشت!

ایشان سه رساله نوشتند، اول برای فوق لیسانس، سپس پیش دکترا و در آخر دکترا که این رساله باید بسیار کامل تهیه می شد. (برای کارشناسی امتحان و PAPER است ولی رساله نمی نویسند). چند سال بین پیش دکترا و دفاع از رساله‌ی دکترایشان فاصله افتاد، چون موضوعشان را برای دکترا از فلسفه‌ی قرون وسطی به فلسفه‌ی دوران معاصر تغییر دادند و به همین دلیل فلسفه‌های مربوط به قرون معاصر (آگزیستانس) را دوباره از ابتدا در آلمان و فرانسه خواندند. همانطور که پیشتر آمد گرایش جدیدشان، فلسفه آگزیستانس و فنومنولوژی است، ولی گرایش قبلی شان قرون وسطی و فلسفه‌ی اسلامی است.

فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی ایشان نیز در به تاخیر افتادن اتمام رساله‌ی دکترا موثر بود. سرانجام ایشان رساله‌ی خود را با موضوع تبعات اندیشه‌ی وجودی مارتین هایدگر (بویژه در دو بعد دینی و سیاسی) و دریافت آن در ایران (نقد قرائت احمد فرید) را تکمیل کرده و از آن دفاع کردند، (این رساله هم اکنون در حال ترجمه به فارسی است) و موفق به اخذ مدرک دکتری خود از دانشگاه سوربن پاریس در سال 2007 میلادی (1386 ه.ش) شدند.

به دکتر احسان شریعتی پیشنهاد تدریس در سوئیس در رشته‌ی اسلام شناسی فلسفی شد و نیز پیشنهادهای از کشورهایمانند ازبکستان و تاجیکستان و دانشگاههای تازه تاسیس پس از فروپاشی شوروی ارائه شد، که به دلیل مسئولیت خانوادگی و دوری این کشورها، به کشور دیگری نرفتند. سپس تصمیم قطعی گرفتند که به ایران بازگردند (که البته از همان ابتدای عزیمت، قصدشان بازگشت به ایران بوده است) و قصد اقامت دائم در فرانسه را نداشتند که به دلایل گوناگون در دهه‌ی 70 نتوانستند به ایران بازگشته و پس از اینکه دکتر سوسن و دکتر سارا به ایران آمدند، شرایط برای بازگشت دکتر احسان به ایران نیز مهیا شد.

در سال 1384 پس از 24 سال دوری از وطن، چند روزی به ایران آمدند و دوباره به فرانسه برگشتند.



1386: دکتر احسان شریعتی، در سال 1386 و به مناسبت سی‌امین سالگرد هجرت دکتر علی شریعتی به طور رسمی به ایران آمدند. دکتر احسان شریعتی در روز 29 خرداد آن سال در حسینیه‌ی ارشاد به پشت تریبونی که پدر سالها از آنجا با مخاطبانش سخن می‌گفت رفت و برای خیل عظیم چند هزار نفری حضار مشتاق در حسینیه و خارج از آن به ایراد سخن پرداخت.



88 – 1387: در سال 1387 با تقاضای اقامت دائم و تدریس ایشان در دانشگاه موافقت شد. دکتر احسان شریعتی در نیمسال اول تحصیلی سال 1387_88 به کرسی استادی فلسفه در دانشگاه تهران دست یافت.

به ایشان در ترم اول تدریس خود در دانشگاه تهران، درس فلسفه‌ی اگزیستانس (درس 2 واحدی مقطع کارشناسی ارشد) واگذار شد و در نیمسال دوم تحصیلی 88_1387 به تدریس فلسفه‌های جدید و معاصر (درس 2 واحدی مقطع کارشناسی) در دانشگاه تهران پرداختند.

وضعیتی تدریس ایشان هنوز بخوبی مشخص نمی‌باشد، اما با این وجود دکتر احسان شریعتی هم اکنون به دعوت انجمن‌های اسلامی و یا افسار مختلف دانشجویی و فعالین مدنی تهران یا برخی شهرستانها در صورت امکان حاضر شده و سخنرانی می‌کند و در مناسبت‌های خاص به درخواست انجام مصاحبه با مطبوعات یا سخنرانی در جلسات و همایش‌های مختلف، بنا به صلاحدید پاسخ می‌گویند.



برخی از آثار مکتوب دکتر احسان شریعتی:

«دین و دولت» (پیرامون مناسبات دین و ایدئولوژی با دمکراسی و لائسیته). پاریس: انتشارات ارشاد، 1361؛
«فلسفه خودی در اندیشه اقبال لاهوری» پاریس، انتشارات ارشاد، اسفند 1362؛
«نظریه نفس» ابن سینا، سمینار بین المللی فلسفه در سده های میانه، دانشگاه پاریس، 1364؛
«نظریه نفس» ابن سینا، سمینار بین المللی فلسفه در سده های میانه، دانشگاه پاریس، 1364؛
«فلسفه سیاسی فارابی»، شرح رساله "سیاسة المدنیة" و ترجمه آن به فرانسه (رساله زیر نظر ژانین کی - یه متخصص فلسفه قرون وسطای مسیحی، مؤلف کتاب "کلیدهای قدرت" در سده های میانه و مترجم و شارح کتاب "مدافع صلح" اثر مارسیل پادوا متفکر "طریقتِ مدرن" و "جامعه مدنی"، پاریس، 1370؛
«مبانی مردمسالاری در فلسفه سیاسی اسلام»، پاریس، 1375، گاهنامه "پژوهش"؛
«در پی حریفی درست پیمان» (ملاحظات پیرامون جزوه «مارکسیسم اسلامی و اسلام مارکسیستی» نوشته بیژن جزینی)، پاریس: انتشارات خاوران، بهار 1378، ص 365-385.؛
«نئندیشیده مانده های فلسفی اندیشه معلم شریعتی»، دفترهای بنیاد، دفتر اول: در حاشیه ی متن، به کوشش بنیاد فرهنگی دکتر شریعتی، تهران، 1379؛
«درباره رویکرد و رویارویی فلسفی»، سخنرانی در "انجمن ایرانی فلسفه آورد" (آگون)، پاریس، 1379؛
«فانون ایرانی: قرائت شریعتی» (اندیشیدن به ضد اندیشه: خشونت)، سخنرانی در سمینار بین المللی "فانونِ ناشناخته"، پروژه ی یونسکو بنام «راه انتشار توسط «حلقه فانون»؛ دسامبر 2001 مجموعه سخنرانی های این سمینار به زبان فرانسه در دست 3، 1380 آذر 12 بردگان، پاریس،
«توابع سیاسی فلسفه ی هستی هایدگر و سنجش قرائت ایرانی آن نزد احمد فردید» (رساله ی دوره ی دکترا)؛
«در هویت ملی»، خودکاوی ملی در عصر جهانی شدن، دفترهای بنیاد، دفتر دوم، تهران: قصیده سرا، 1381؛
«وزن عشق و زمانِ اعتراف»، پیشگفتاری بر ترجمه فارسی "اعترافات آگوستین قدیس"، افسانه نجاتی، تهران: پیام امروز، 1382؛
«پیش درآمدی بر فلسفه دین هگل» + «در موازنه ی منفی و مثبت دین و ایدئولوژی»، تهران: دفترهای بنیاد شریعتی 3، در دست انتشار

منبع: وبلاگ رسمی دکتر احسان شریعتی